



کشمکش های سیاسی صفویان و ازبکان

پدیدآورده (ها) : اودری بارتون؛ عربخانی، رسول
تاریخ :: نامه تاریخ پژوهان :: بهار 1385 - شماره 5
از 3 تا 35

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/216082>

دانلود شده توسط : کاربر عمومی دانشگاه دولتی اصفهان
تاریخ دانلود : 01/05/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

کشمکش‌های سیاسی صفویان و ازبکان *

(دوره شاه عباس و عبدالؤمن)

نویسنده: اودری بارتون**

مترجم: رسول عربخانی***

چکیده

جدال صفویه و ازبکان در خراسان طی دوره شاه عباس اول وارد مرحله جدی‌تری شد. تجاوزهای مکرر ازبکان به رهبری عبدالله و فرزندش عبدالؤمن به شهرهای خراسان که تحت حاکمیت دولت ایران بود شاه عباس را واداشت برای جلوگیری از این دست‌اندازی‌ها لشکرکشی‌هایی ترتیب دهد. وی در مدت یازده سال، یعنی از ۹۹۵-۱۰۰۶ ق پنج بار به آن‌جا لشکر کشید، این در حالی بود که هم‌زمان گرفتار مشکلات داخلی و مهم‌تر از آن، تجاوزات عثمانی به مرزهای غربی بود.

* اصل این مقاله با عنوان: the War of words between Abdol - mumin and shah Abdas در نشریه Central Asiatic Journal شماره ۳۹ سال ۱۹۹۵م به چاپ رسیده است. از استاد ارجمند جناب آقای دکتر منصور صفت گل که متن انگلیسی را در اختیارم قرار داد سپاسگزارم.
یاد آوری: ترجمه عنوان اصلی مقاله «جنگ لفظی عبدالؤمن و شاه عباس» است، اما عنوانی که در این‌جا درج شده، طبق نظر شورای سردبیری است که با عنایت به متن مقاله انتخاب شده است.
** اودری بارتون (Audery burton) استاد بخش مطالعات روسی و اسلونی در دانشگاه لیدز و مرکز تحقیقات آسیای میانه دانشگاه لندن (SOAS) است. وی تاکنون آثار زیادی درباره تاریخ و فرهنگ آسیای میانه به رشته تحریر در آورده است. از جمله این آثار می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- Bukhara Trade, 1558-1716, 1993.
- The Bukharans: A Dynastic, Diplomatic and commercial history, 1550-1702, New York 1997.
- The Accession of Iskandar khan, Iran, journal of the British Institute of persian studies, Vol.32.
- Abbas II and The Rullers of Bukhara and Balkh, The Third international Round table on Safavid Persia, 1998.

*** کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه تهران.



طی جنگ‌های ازبکان و صفویه، نامه‌های متعددی میان شاه عباس و عبدالؤمن خان ازبک رد و بدل شد که دو طرف در آن‌ها انتظارات، خواسته‌ها و دیدگاه‌های خود را مطرح می‌ساختند. نویسنده مقاله با بررسی منابع دوره صفوی و تطبیق آن‌ها با نامه‌های مزبور، چنین نتیجه می‌گیرد که شاه عباس برخلاف گزارش‌های وقایع‌نویسان رسمی دربار که او را همواره ستوده‌اند در غلبه بر ازبکان و دفع قطعی تجاوزات ایشان چندان موفق نبوده است.

واژه‌های کلیدی: صفویه، شاه عباس، ازبکان، عبدالؤمن و خراسان.

[مقدمه]

سال‌های آغازین پادشاهی شاه عباس مقارن با پیشروی گسترده اقوام ازبک در ایالت ایرانی خراسان بود. شاه جوان قادر نبود آن‌ها را متوقف نماید از طرفی هم نمی‌خواست خراسان را از دست بدهد، زیرا وی بخش مهمی از دوران زندگی خود را در این منطقه سپری کرده بود. علاوه بر آن، خراسان به دلیل واقع شدن در مسیر تجارتهای هند یکی از ایالات زرخیز ایران محسوب می‌شد. وی در مدت یازده سال، پنج بار به آن جا لشکر کشید. در شهرهای مهم ایالت، حاکمان جدید نصب یا جایگزین کرد. اگرچه توفیق چندانی در مطیع ساختن آن‌ها نصیب وی نگردید، با این حال به لطف گزارش‌های وقایع‌نگار رسمی شاه عباس، اسکندر بیگ منشی، و نامه‌هایی که توسط او به حاکمان هند، عثمانی، مسکو و خانان بخارا (ماوراءالنهر) نوشته شده، شاه عباس در نظر آیندگان به عنوان شخصی که مشتاق عملیات جنگی بود و توفیق زیادی در این راه کسب کرد جلوه‌گر می‌شود. اما اگر شاه عباس به جای عقب‌نشینی، با دشمن نیرومند خود (که در ماوراءالنهر استوار مانده بود و خود را برای جنگ رودرو مهیا می‌ساخت) مصاف می‌کرد، موفقیتش بیشتر می‌شد.

با بررسی دقیق مدارک و اسناد موجود، از جمله نامه‌های متعددی که شاه از ۱۰۰۰-۱۰۰۳ م/ق ۱۵۹۲-۱۵۹۵ م با عبدالؤمن، شاهزاده ازبک مبادله کرده، این سخن [توفیق شاه در غلبه بر ازبکان] نادرست می‌نماید. در خصوص نامه‌ها قبلاً مطالعه عمیقی صورت نگرفته است. آن‌ها غالباً بدون تاریخ‌اند و میان بسیاری از آن‌ها شباهت فوق العاده وجود دارد. البته وقایع مندرج در نامه‌های یاد شده، این امکان را فراهم می‌سازد که آن‌ها را در نظم و ترتیب صحیح خود قرار داد. این مسئله از طریق اطلاعات گزارش‌های مورخان هم عصر بررسی شده، از تطبیق آن‌ها نتیجه جالبی به دست آمد.

قبل از بررسی نامه‌ها بهتر است مطالبی راجع به جغرافیای خراسان و زمینه تاریخی کشمکش ذکر شود.

[زمینه تاریخی کشمکش]

خراسان ناحیه‌ای کوهستانی و وسیع است که زمانی از جاجرم در جنوب شرقی دریای خزر تا آمودریا و کوه‌های هندوکش در شرق امتداد داشت. این سرزمین از ۸۷۳-۹۱۲ق/۱۴۶۹-۱۵۰۶م تحت حاکمیت شاهزاده تیموری، حسین بایقرا قرار داشت و هرات پایتخت آن بود. هنگامی که وی در جنگ کشته شد، محمد شیبانی، حاکم ازبک ماوراءالنهر^۱ که نسب به جوجی پسر چنگیزخان می‌رساند خراسان را فتح کرد، اما طولی نکشید که در ۹۱۶ق/۱۵۱۰م کشته شد.

شاه اسماعیل اول، حاکم صفوی تبریز و بغداد پس از شکست شیبانی و قتل وی خراسان را ضمیمه قلمرو خود ساخت. این کار برای خویشاوندان نزدیک محمد شیبانی پذیرفتنی نبود، به همین دلیل، لشکر کشی‌های متعددی با هدف فتح مجدد خراسان سازمان‌دهی شد که اغلب آن‌ها موفقیت‌آمیز بود، به‌ویژه هنگامی که امیری جوان و نیرومند به نام عبدالله از سال ۹۳۰-۹۴۶ق/۱۵۲۴-۱۵۴۰م رهبری آن‌ها را بر عهده داشت. در هر صورت، اگر چه هرات بیش از یکبار به تصرف آن‌ها درآمد، اما قادر به نگهداری آن نشدند ولی بخش شرقی ایالت بین مناطق پیرامونی شهر بلخ و آن چه در سال ۹۳۰ق/۱۵۲۴م مجدداً فتح کردند، تحت سلطه آن باقی ماند.

تا زمان به سلطنت رسیدن شاه عباس در سال ۹۹۶ق/۱۵۸۷م ایالت بلخ که از شرق با بدخشان، از جنوب با غرjestان، از غرب با رودهای مرغاب و هریرود هم مرز بود، به ترتیب تحت حاکمیت چهار تن از خویشاوندان محمد شیبانی قرار گرفته بود. این شاهزاده‌های «ابوالخیری» عبارت بودند از: کیستن قرا^۲ فاتح بلخ که آن را از ۹۳۰ق/۱۵۲۴م تا زمان مرگش

1. Cambridge History of Iran Vol.6, The Timurid and safavid period, pp 121-122,124.

از این پس به اختصار CHI خواهد آمد.

2. Bacque - Grammont.J.L, "Une liste ottomane de Princes et d'apponages Abul- Khayridas"



در ۹۵۴ق/۱۵۴۷م در اختیار داشت، دیگسری برادرش پیر محمد اول (۹۵۵-۹۷۵ق/۱۵۴۸-۱۵۶۷م)، برادر زاده اش دین محمد (۹۷۵-۹۸۱ق/۱۵۶۷-۱۵۷۳م)^۱ و برادرزاده بزرگش، عبدالمؤمن که حکومت وی در ۹۹۰ق/۱۵۸۲م شروع شد. این ایالت از ۹۸۱-۹۹۰ق/۱۵۷۳-۱۵۸۲م به وسیله گماشته رسمی عبدالله دوم به نام نظربی [نظربینگ] اداره می‌شد.

صفویان در شمال خراسان نیز کنترل خود را بر سرزمین‌هایی که شامل شهرهای مرو، ابیورد، فسا و درون می‌شد از دست داده بودند. این بخش در سال ۹۳۰-۹۳۱ق/۱۵۲۴-۱۵۲۵م ضمیمه قلمرو خویشاوندان دور ابوالخیریان شد که بر خانات شمال خوارزم، منطقه‌ای واقع در ساحل چپ آمودریا بین هزاراسب و دریای آرال، حکم می‌راندند. این امیران، دشمنان دیرینه ابوالخیریان بودند. خصومت دو طرفه آن‌ها هنگامی آغاز شد که برکه سلطان، شخصی که ابوالخیر او را چون فرزند خود می‌پنداشت،^۲ از مرگ آن مرد کهن سال [ابوالخیر] استفاده کرده، در سال ۸۷۲ق/۱۴۶۸م اردوی او را تاراج نمود. نوه ابوالخیر، محمد شیبانی با حمله به برکه سلطان و کشتن‌اش و متعاقب آن تصرف همه اموال و دارایی‌های پسران او انتقام گرفت. با کشته شدن محمد شیبانی خانات خوارزم که وی در سال ۹۱۱ق/۱۵۰۵م به قهر و غلبه از سلطان حسین بایقرا گرفته بود به تصرف صفویه درآمد و مدتی بعد به وسیله یادگاریان، یعنی نوادگان و جانشینان یادگارخان، پدر برکه، اشغال شد، اما ابوالخیریان در صدد فتح خراسان بودند. در سال ۹۴۴ق/۱۵۳۸م عبیدالله توانست شهر اورگنج را که از آن پس پایتخت خوارزم شد تصرف کند و فرزندش را حاکم آن‌جا قرار دهد، اما این وضع چندان نپایید. شاهزاده یادگاری حاجیم خان سپاه بخارا را شکست داد و زمینه بازگشت آن دسته از خوارزمیان را که در بخارا اسیر بودند فراهم نمود.^۳ چند سال بعد، حاجیم خان حاکم

→ pp.423-453 in cahiers du monde russe et soviétique (1970 Vol. XI-3).

صلاح الدین [salahetdinova] در حافظ تائیش بن میر محمد بخاری «شرف نامه شاهی» می‌گوید که دوران حکومتش چند سال زودتر از ۱۵۴۴م پایان پذیرفت.

۱. وی فرزند پیر محمد اول بود.

۲. ابوالغازی بهادر خان، شجره ترک، ص ۱.

Histoire des Mogols et des tatses par Aboul-Ghazi Behadour khan, cstp., 1871-1872, tr. p 198.

۳. ابوالغازی، همان، ص ۲۰۹، ۲۱۶ و ۲۴۰-۲۴۵.

خوارزم شد. او در مدت سلطنت طولانی خود همواره دشمن امیران ماوراء النهر و به آن‌ها بدگمان بود.^۱

[شاه عباس و ازبکان]

اما باز گردیم به مشاجره ویژه شاه عباس و عبدالمؤمن. در سال ۹۹۵ق/۱۵۸۷م عبدالله دوم، حاکم ماوراء النهر در رأس لشکری عظیم که عبدالمؤمن، پسر و ولیعهد او و حاکم بلخ نیز در آن حضور داشت عازم فتح خراسان شد. آن‌ها ابتدا به هرات لشکر کشیدند و پس از حدود ده ماه محاصره، شهر را تصرف نمودند. سال بعد، دیگر شهر بزرگ ایالت، مشهد، همراه چند شهر مجاور خود، از جمله نیشابور که در قرن سوم ق/نهم م پایتخت خراسان بود به دست آن‌ها افتاد. عبدالمؤمن پس از آن در سال ۹۹۹ق/۱۵۹۱م هم زمان با دسته‌های دیگر سربازان بخارایی که به کار تصرف ایالت ایرانی قهستان مشغول بودند، اسفراین، سبزوار و شهرهای دیگر غرب خراسان را تصرف کرد. اوضاع بسیار حساس بود از این‌رو شاه عباس در ۱۰۰۰ق/۱۵۹۲م تصمیم گرفت خود برای فتح مجدد ایالت، عازم خراسان شود. تلاش‌های قبلی او برای مداخله در خراسان با شکست روبه رو شده بود. اولین بار او این ناحیه را در سال ۹۹۳ق/۱۵۸۵م اندکی پس از جلوس بر تخت سلطنت، یعنی زمانی که هفده ساله بود، به تصرف در آورد، اما نتیجه چندانی عایدش نشد. هنگامی که در پاییز به این ایالت رسید، زمان برای نجات هرات دیر شده بود و با این‌که مدتی بعد عبدالله و عبدالمؤمن شهر را ترک کرده، به خانات بازگشتند او هیچ کوششی برای بازپس‌گیری شهر نکرد. به استناد زندگی‌نامه‌نویس او اسکندر بیگ، نگرانی شاه عباس این بود که اگر محاصره، طولانی و خسته‌کننده شود، ذخیره مواد غذایی و آذوقه سربازان کفایت نخواهد کرد و ممکن است عبدالمؤمن قبل از به نتیجه رسیدن محاصره با نیرویی تازه به خراسان بازگردد. علاوه بر این، او امکانات و تجهیزات کافی برای محاصره در اختیار نداشت.^۲ نیز پس از رسیدن به خراسان اخباری دریافت کرد مبنی بر

۱. همان، ص ۲۷۲ و ۲۹۴. او به مدت ۴۵ سال از سال اسب ۹۶۵، یعنی ۹۶۵-۹۶۶ ق/ ۱۵۵۸-۱۵۵۹م تا پایان سال ببر ۱۰۱۰-۱۰۱۱ق، یعنی مارس ۱۶۰۳ حکومت کرد.

2. Pamyatniki diplomaticheskikh itorgovykh sinoshenii moskovskoi rusis persiei, ed Veselovskii

این که ارتش عثمانی به ایران لشکر کشی کرده، قرباغ را در شمال همراه با همدان و نهاوند در مرکز ایران تصرف کرده است. این بود که شاه عباس با درک وخامت اوضاع بلافاصله پس از این که حاکمی جدید در مشهد قرار داد و ناچار شد مقامات محلی را بازداشت کند به ایران بازگشت. اقدام وی در بازداشت صاحب منصبان احتمالاً به این دلیل بود که از پیمان شکنی و خیانت آن‌ها بیمناک بود یا به این دلیل که آن‌ها با مرشد قلی خان، لاله و محافظ جاه طلب سابق اش که نقشه قتل اش را در مسیر منتهی به خراسان طرح ریزی کرد، رابطه داشتند.

تلاش دوم شاه عباس برای مداخله در امور خراسان به سال ۹۹۷ق/ ۱۵۸۹م، حتی از تلاش اول وی نیز موفقیت کمتری به همراه داشت. اگر چه او در پاسخ به استمدادهای مشهد ظاهراً وقت کمی را تلف کرد - به قول اسکندر بیگ «به یکباره حرکت کرد» - اما قاضی احمد می گوید که وی بعد از دومین تقاضای کمک، رهسپار شد.^۱ با این همه، او در اولین مرحله لشکرکشی خود، در تهران بیمار شد. زمانی که سلامتی خود را بازیافت مشهد سقوط کرده، حاکم آن کشته و پادگانش منهدم شده بود، بنابراین از ادامه لشکرکشی صرف نظر کرد و درایران ماند. تصمیم شاه عباس بسیاری از کارگزاران ایرانی را که هنوز در بیرون خراسان پراکنده و مصمم به آزاد سازی شهر بودند سخت مأیوس کرد. سلیمان خلیفه هم که شاه او را نامزد حکومت مشهد کرده بود مثل آن‌ها مأیوس شده بود. او که می دانست بدون کمک شاه نمی تواند شهر را فتح کند از پسر عم دوم شاه عباس، رستم میرزا، حاکم زمین داور، خواست تا قوای بخارا را از زمین داور بیرون کرده، ایالت را تصرف کند. رستم میرزا که شخصی جاه طلب بود و به زمین داور قانع نبود^۲ با کمال میل به پیشنهاد کمک، جواب مثبت داد، اما اندکی بعد

→ N.I., in trudy Vostochnago otdeleniya Imperatorskayo Russkago arkheologicheskago obshchestva, XX-XXIII, stp., 1890-1808, xx, p 110.

پس از این به اختصار pamyatniki خواهد آمد.

سفیر مسکو، گریگوری بوریسویچ واسیلچیکف گفته بود شاه سعی کرد آن جا را محاصره کند، اما چون وی در مقابل حریف بخارایی که مجهز به تفنگ و توپ و شمشال بود، فاقد سلاح آتشین بود در این امر ناکام ماند.

۱. اسکندربیگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۱۲ و قاضی احمد ابراهیم حسینی قمی میرمنشی شرف الدین، خلاصه التواریخ، ص ۴۹.

۲. اسکندر بیگ، همان، ص ۴۰۸. او قبل از لشکر کشی عبدالؤمن بر شاهزاده پیش دستی کرد. در مورد

به جای مشهد به هرات و شهرهای دیگر خراسان حمله برد، در سیستان و قهستان با سپاه بخارا جنگید و سپس به زمین داور بازگشت.^۱ سلیمان خلیفه با توجه به شکست اخیر خود تصمیم گرفت به دست خود، خراسان را برای شاه فتح کند، امام امرای عزل شده قهستان که وی آن‌ها را به نیروی خود الحاق کرده بود او را متقاعد ساختند تا قبل از هر اقدامی ابتدا به ایشان در قهستان یاری رساند.

زمانی که این حوادث در جریان بود شاه عباس سعی داشت اقتدار داخلی خود را تحکیم بخشد و در این راستا در ۹۹۸ق/ مارس ۱۵۹۰ با عثمانی صلح کرد. شرایط صلح دشوار بود، اما او می‌خواست با آسودگی خاطر (بدون این که بیم حمله از پشت را داشته باشد، چنان که در ۹۹۶ق/ ۱۵۸۸م رخ داد) با نیروهای خانان وارد نبرد شود. حتی ارزش این را داشت که سلطان برادرزاده‌اش حیدر میرزا را به عنوان گروندگان در اختیار عثمانی قرار دهد. ایلچی ایران در مسکو توضیح می‌دهد که «وی این کار را آن هنگام که با حاکم بخارا کارزار می‌کرد و در خارج از قزوین بود به منظور حفظ قلمروش انجام داد».^۲ برای شاه ضروری بود تا اقتدارش را بر سراسر ایران تحکیم بخشد، زیرا در زمان حکومت پدرش، امرای قزلباش تا حد زیادی مستقل و خود محور شده بودند. او مصمم شد قدرتشان را درهم شکند و وادارشان کند تا از وی بیم داشته باشند و مطیعش شوند. شاه عباس بین سال‌های ۱۰۰۰-۱۰۰۲ق/ ۱۵۹۲-۱۵۹۴م شورش‌های اصفهان، فارس، کرمان، آذربایجان و لرستان را سرکوب کرده، دست‌نشانده خود، خان گیلان را مجبور ساخت تا شورشیان ایرانی را تسلیم وی سازد، ولی او همه آن‌ها را به همراه بستگان‌شان عرضه تیغ بی‌دریغ نمود. در پی این حادثه که باعث شد خان گیلان تابعیت خود را به سلطان عثمانی اظهار دارد و دارایی‌های خود را به آن‌ها تقدیم کند، نیرومندترین فرمانده خود، فرهاد خان را برای فتح گیلان فرستاد.

هیچ شکی نیست که شاه عباس تصمیم داشت زمانی به خراسان لشکرکشی کند. در سال

→ رستم میرزا ر.ک: عبدالرزاق صمصام الدوله شاه نوازخان / عبدالحق بن شاه نواز، مآثر الامر، ص ۳۳۴-۳۳۵.

۱. اسکندریگ، همان، ص ۴۱۴-۴۱۶ و ۴۸۱-۴۸۲. ملک شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمد، احیاء الملوک، ص ۴۷۱-۴۷۳. میرزا بیگ بن حسن حسینی جنابادی، روضه صفویه، BL or 3388، برگ ۲۲۸b.

2. Pamyatniki, XX, pp 185-186.



۹۹۷-۹۹۹ق/۱۵۹۰-۱۵۹۱م نماینده‌ای به هند فرستاد تا اکبر شاه را از تصمیم خود مطلع سازد و از امپراطور بخواهد که به وی کمک مادی کند یا دست‌کم از او حمایت معنوی به عمل آورد. از طرف دیگر در ۱۰۰۰ق / مارس ۱۵۹۲ به مقامات مسکو اعلام شد که هرات و مشهد به وسیله فرهادخان پس گرفته شده است. اگرچه امیر در سال ۹۹۹ق/۱۵۹۱م نیشابور را محاصره کرده بود، ولی با شنیدن حرکت عبدالؤمن به طرف خراسان از ادامهٔ مأموریت سرباز زد.^۱

هم‌چنین شاه عباس نامه‌ای به عبدالله نوشت. در این نامه که کاملاً عاری از مقدمات درباری رایج بود بیان داشت طی سال‌هایی که او مشغول کارزار با یاعیان در ایران بوده، این امر مانع از آن شده تا آن گونه که بایسته است به امور خراسان عنایت داشته باشد، اما اکنون مصمم است تا در این ایالت دست به اقداماتی بزند و قصد دارد این کار را با آرامش و صلح جویانه؛ بدون این که ویرانی و خرابی در پی داشته باشد، انجام دهد. او خواهان جنگ نیست، زیرا جنگ پیامدهای مصیبت باری به همراه دارد، وی می‌خواهد مملکت را آباد کند. اگر عبدالله از تسلیم خراسان امتناع ورزد، خود به تنهایی مسئول ویرانی خراسان خواهد بود که او چنین وضعیتی را پدید آورده است. نامه با هشدار بدین مضمون خاتمه یافته که شاه عباس آماده برای جنگ است و هیچ بیمی از چند از یک جنایت کار به خود راه نمی‌دهد.^۲

آیا شاه واقعاً امیدوار بود که عبدالله با این نامه گستاخانه و صریح، خراسان را به وی تسلیم کند؟ شاید نه، اما این اقدام تلاشی ارزند بود، زیرا عبدالله نزدیک به شصت سال سن داشت و احتمالاً برای رویارویی با یک فرمانروای جوان و جاه طلب تمایل چندانی نداشت. در هر صورت، عبدالله در خفا تدارک لشکرکشی به خراسان را می‌دید. او به تازگی رهسپار خوارزم جنوبی شده بود و با تصرف مرو خود را برای فتوحات بیشتری آماده می‌کرد. بعید به نظر می‌رسید او از این لشکرکشی‌ها به‌منظور رویارویی با ارتش نیرومند و با ارادهٔ ایران صرف‌نظر کند، اما به هر حال با شنیدن حرکت شاه عباس به سمت خراسان، یکبارہ مرو را رها کرده، به خانات بازگشت. او سپس عبدالؤمن را فرستاد تا از خراسان دفاع کند و به مبارزه‌طلبی شاه

۱. اسکندریگ، همان، ص ۴۴۴ و ۱۶۱-۱۸۲، Pamyatniki, XX.

۲. ابوالقاسم حیدر اوغلی، نسخهٔ جامع مراسلات اولوالایباب، ۷۶۸، BLAdd. برگ‌های a-b ۲۳۲.

پاسخ گوید. این که شاه عباس بر تنفر خود از ویرانی ناشی از جنگ تأکید کرده بود کار به جایی بود. این در موقع خود کمک می کرد تا آبرویش را حفظ کند، زیرا او در حقیقت امر، به رویارویی با سپاه بخارا تمایلی نداشت.

عبدالمؤمن نزدیک دریای خزر به قرابالچیق هجوم برد تا از پیشرفت شاه اطلاعاتی به دست آورد. آن گاه به مشهد رفت و هنگامی که خود را برای محاصره شهر آماده می ساخت دو نامه به شاه نوشت. اولین نامه دقیقاً همانند نامه‌ای که از شاه عباس دریافت کرده بود کوتاه بود. عبدالمؤمن به شاه متذکر شد که برای هر دو صورت، جنگ یا صلح آماده است و پیشنهاد کرد اگر شاه به دنبال صلح است باید از ادعایش نسبت به خراسان صرف نظر کند و به ایران باز گردد. قرارداد صلح باید بر اساس توافق نامه تاریخی باشد که در قرن نهم هجری / پانزدهم میلادی بین حاکم ترکمان آذربایجان، اوزون حسن و شاهزاده تیموری، حسین میرزا منعقد شده است. اشاره عبدالمؤمن به تصمیم جد شاه، اوزون حسن بود که تمام خراسان را از بلخ تا نقطه غربی استرآباد به تیموریان واگذار کرد؛^۱ یعنی سرزمینی بزرگتر از آنچه بعدها از یک‌ها در اختیار گرفتند و عبدالمؤمن بی تردید به فتح آن امید بسته بود. اشاره ضمنی اش به این که او وارث شاهزاده تیموری است صحت نداشت، زیرا هیچ خویشاوندی بین آن‌ها وجود نداشت، هم چنان که شاه عباس نیز در پاسخ خود، آن را مطرح کرد. اگر چه ابوالخیریان در زمان محمد شیبانی جانشین حکام تیموری خراسان و ماوراءالنهر شدند و پس از تصرف ایالت توسط شاه اسماعیل از ۹۱۶ق/ ۱۵۱۰م نیز از ادعایشان بر خراسان صرف نظر نکردند، با این حال، حق و حقوق آن‌ها نسبت به خراسان و ماوراءالنهر بر زور متکی بود نه ارث.^۲

نامه دوم عبدالمؤمن در مقایسه با نامه قبلی کامل تر بود. این نامه، مقدمه‌ای طولانی مملو از تعارفات و تمجید از شاه عباس داشت، با این حال، عبدالمؤمن هنوز در نامیدن شاه به عباس میرزا اصرار داشت؛ گویی که او هنوز یک شاهزاده است و به عنوان شاه ایران اعلام نشده است. سپس عبدالمؤمن به شاه توصیه کرد به شاهزادگان خوارزمی که غیر قابل اعتمادند

1. CHI, p 122.

۲. برای متن این نامه ر.ک: ابوالقاسم حیدر اوغلی، همان، برگ ۲۳۷ا. هم چنین راجع به این نامه ر.ک: برگ‌های ۲۳۷ب و ۲۳۶ب که آن را اسکندریبگ در صفحه ۴۵۲ تاریخ خود آورده است.





و ایل گرایلی ساکن استرآباد که دزد و راهزن‌اند، تکیه نکنند. او پیشنهاد کرد مسیر بین سرزمین‌هایشان همانند روزگار حسین بایقرا برای بهره‌مند شدن از سود حاصل از تجار و زوآر، باز نگه داشته شود. در پایان، خاطر نشان کرد که برای تحکیم توافق و اتحاد، نسخه‌ای از قرآن کریم را به همراه سفیری به نام پیر محمود قنقرات نزد وی می‌فرستند.^۱

دلایل تغییر لحن حیرت آور عبدالمؤمن پیچیده بود. نامه اولش که به زبان ترکی بود واکنش عجولانه و خشمگینی به نامه‌ای تند بود که در آن، سربازان و فرماندهان هم وطن‌اش را به تحقیر، ازبک‌های جنایت‌کار می‌نامید. وی در نامه دوم پس از بیان اعتراض خود و عنوان کردن این‌که خراسان را تسلیم شاه نخواهد کرد دوباره به روش متعارف دیپلماسی شرقی بازگشت و جالب توجه این‌که این بار، نامه را به زبان فارسی نوشت. به هر تقدیر، فکر می‌کرد استفاده از روش «هویج و چماق» احتمالاً به نتیجه خواهد رسید. نیز می‌دانست که شاه ارتش بزرگی به همراه خود دارد که به راحتی نمی‌توان از پس آن برآمد. بنابراین، آرام کردن اوضاع اهمیت داشت. به همان اندازه نیز لازم بود مانع از تشکیل اتحادی ایرانی - خوارزمی شود، زیرا عبدالمؤمن می‌دانست پدرش در آینده‌ای نزدیک قصد فتح خوارزم را دارد. هم‌چنین می‌دانست که حاجیم خان برای باز پس‌گیری خراسان پیشنهاد کمک کرده بود و حتی سال پیش در محاصره بی‌فرجام نیشابور توسط فرهادخان شرکت داشت. نکته آخر این‌که هدف عبدالمؤمن از اتهام زدن به گرایلی‌ها نشان دادن حسن نیت خودش بود، زیرا گرایلی‌ها به عنوان قبیله‌ای مهاجم و مستقل که سرزمین‌های مجاور استرآباد را در اختیار داشتند مزاحم تجارت بودند. البته بعید به نظر می‌رسید که آن‌ها از شاهزاده‌های خوارزم برضد عبدالمؤمن و پدرش حمایت کنند.

شاه عباس که این نامه‌ها را در بسطام دریافت نمود^۲ در پاسخ دادن به آن‌ها عجله نکرد و لشکرکشی خود را به خوارزم ادامه داد که نتیجه آن، پیشروی موفقیت‌آمیزی بود. ابتدا ساکنان مزینان، شهر مجاور سبزوار، با شنیدن خبر نزدیک شدن شاه، سر به شورش برداشتند و پس

۱. ابوالقاسم حیدراوغلی، همان، برگ‌های ۲۳۵b - ۲۳۶a.
 ۲. این مطلب در پاسخ‌نهایی او اظهار شده است (همان، برگ ۲۳۶a).

از کشتن حاکم بخارایی آن، کنترل شهر را به دست گرفتند. حاکمان از بک شهرهای نزدیک از ترس این که مردم تحت فرمانشان از رفتار مردم مزینان پیروی کنند وحشت کرده پا به فرار گذاشتند. شاه عباس به بازدید شهرهای تازه آزاد شده جاجرم، سبزوار و اسفراین رفت و بخشی از سپاهیان را برای بازپس گیری نیشابور فرستاد، حال آن که حاکم ازبکی آن جا نیز با سراسیمگی گریخته بود. بخت، کاملاً با شاه یار بود، زیرا بخشی اعظم ایالت را بدون توسل به جنگ باز پس گرفته بود. حدود یک ماه بعد، شاه پس از این که رفتار مردم مزینان را با بخشش مالیات آن ها پاداش داد و نمایندگانی از سوی خود در شهرهای فتح شده نصب کرد، خراسان را به مقصد ایران ترک نمود. این بار هم برای بازپس گیری مشهد هیچ کوششی نکرد.

اسکندریبگ می کوشد علت این امر را مناسب نبودن فصل و تمایل شاه برای حفظ جان سربازانش و دور نگه داشتن شهر مقدس مشهد از آسیب بیان کند. هم چنین او ذکر می کند که شاه اخباری دریافت کرد مبنی بر این که نیروی قابل توجهی از ازبکان در اطراف مشهد با امکانات کافی و مقاوم در برابر محاصره، متمرکز شده اند و همین امر مسلماً در تصمیم شاه برای واگذاشتن شهر مقدس مشهد نقش تعیین کننده ای داشته است. هم چنین او می گوید شاه از جاجرم به عبدالمؤمن پاسخ داد که یا خراسان را تسلیم کند یا جنگ بین آن ها قطعی خواهد بود و نیز می گوید که عبدالمؤمن پس از نبرد شاه عباس در جام، واقع در جنوب مشهد به بلخ گریخت.^۱ اما حقیقت امر بسیار پیچیده تر است.

شاه در جواب نامه دوم عبدالمؤمن دو نامه نوشت. در نامه اولی که ظاهراً کمی بعد از ۲۹ ذی قعدة / ششم سپتامبر از جاجرم فرستاد از اقدامات اخیر خود یاد کرد که هدف از آن، سرزنش عبدالمؤمن به دلیل فرار از میدان نبرد بود. شاه با شنیدن حضور عبدالمؤمن در قراپالچیق بلافاصله اردوگاه تابستانی خود را ترک کرد و با شتاب عازم بسطام شد، امام به وی خبر رسید که شاهزاده از مشهد گریخته است. او پس از پذیرفتن فرستاده عبدالمؤمن که نسخه ای از قرآن کریم را نیز تسلیم وی کرده، برای سر و سامان دادن به اوضاع استرآباد مدتی در این سرزمین ماند. اندکی بعد در تدارک بازگرداندن ایلچی عبدالمؤمن بود که به وی خبر

۱. اسکندریبگ، همان، ص ۴۵۲-۴۵۳.



رسید عبدالمؤمن از مشهد بازگشته است. این بود که به محض شنیدن این خبر با امید به این که اخبار ورود سپاه وی موجب بازگشت عبدالمؤمن و رودر رویی با او شود با عجله به طرف جاجرم حرکت کرد.

شاه عباس در نامه اش به این نکته اشاره کرده که عبدالمؤمن هیچ نسبت و خویشاوندی نه با حسین بایقرا و نه با اوزون حسن ندارد و این تلویحاً به معنای آن بود که توافقنامه میان آن دو هیچ ارتباطی به وی ندارد. اما از نظر وی قرارداد نسبتاً جدیدتری که بین شاه طهماسب، پدر بزرگ شاه عباس و دو عموی بزرگ عبدالمؤمن، کیستن قرا و پیرمحمد امضا شده بود کفایت می کرد. شاه در ادامه افزوده است که در این قرار داد خراسان بخشی از قلمرو و موروثی سلاطین ایران قلمداد شده و ماوراءالنهر هم به امرای چنگیزی (ابوالخیری) واگذار گردیده است.^۱

این موضوع صحت نداشت، زیرا اگر چه کیستن قرا بلخ را از صفویان باز پس گرفته بود، اما نمی توانسته قرارداد صلح را از سوی ابوالخیریان امضا کرده باشد، چون او حاکم خانات نبود. اگر واقعاً قراردادی امضا شده باشد همان است که بین کوچکونجی خان و شاه منعقد شده است. از این گذشته، قرارداد تصریح می کرد که بلخ به ماوراءالنهر واگذار شده، در حالی که شاه عباس هیچ سخنی از بلخ در این رابطه به میان نیاورد. بنابراین، منظور او به صراحت استرداد بلخ بود، اگر چه به خوبی می دانست که عبدالمؤمن هرگز با آن موافقت نخواهد کرد، به طوری که ۶۸ سال بعد نیز بلخ ضمیمه قلمرو ابوالخیریان بود. در ادامه نامه، او از عبدالمؤمن با لحنی بی تعارف خواسته است که یا خراسان را پس دهد یا میدان جنگ را انتخاب کند و در آنجا تکلیف خراسان به اراده خداوند مشخص خواهد شد. شاه با یادآوری مؤکد این نکته که هزاران نفر از بندگان خدا و مسلمانان در چنین جنگی کشته خواهند شد نامه را به پایان برده و بدین وسیله او تلویحاً گوشزد کرده است که عبدالمؤمن مسئول مرگ آن ها خواهد بود.

شاه در نامه دوم که حتماً باید از اسفراین فرستاده شده باشد به گونه ای مشروح تر به موضوعات مختلف مطرح شده در نامه عبدالمؤمن پرداخته است.^۲ او پس از یک آغاز

۱. ابوالقاسم حیدراوغلی، همان، برگ ۲۳۷a-b و اسکندر بیگ، همان، ص ۴۵۳.

۲. ابوالقاسم حیدراوغلی، همان، برگ های ۲۳۶a-۲۳۷a.



احترام‌آمیز که در آن به خاندان برجسته شاهزاده اشاره داشته و او را یک خیرخواه نامیده، دیدگاهش را در مورد روابط صفویه و خوارزم که او آن را دوستانه توصیف کرده، شرح داده است. او گفته است که بسیاری از امرای خوارزم در ملازمت اجداد وی بوده و مدت زیادی را در دربار ایران سپری کرده‌اند، مانند دین محمدخان که در سال ۹۵۹ق/۱۵۵۲م از دنیا رفت. این سخن در حالی بود که همین امیر و برادرش علی بارها به ایران حمله کرده و جنگ‌ها نموده بودند.^۱ همچنین شاه یادآوری کرده که محمدقلی پسر حاجیم خان، در شمار غلامان و چاکران وی بوده است، ولی به این نکته اشاره نکرده که همین امیر در سال ۹۹۷ق/۱۵۸۹م به تلافی لشکرکشی اجباری سال پیش خود به خراسان که از آن هیچ طرفی نبسته بود به استرآباد هجوم برده است.^۲

شاه عباس با اشاره به گرایی‌ها و جلوگیری آن‌ها از تسهیل رفت و آمد زوّار و بازرگانان به عبدالؤمن هشدار داده است که آن‌ها تحت الحمايه صفویان هستند و در صورت تعرض، او مقابله به مثل خواهد کرد. او پیشنهاد نموده که جست وجوی راه حل صلح‌آمیز به نفع دو طرف است و احتمالاً منظورش از این سخن اشاره به انعقاد قرارداد با گرایی‌ها بود که براساس آن به آن‌ها باج راهداری یا عوارض گمرکی پرداخت گردد.

سپس به موضوع استناد عبدالؤمن به توافق نامه میان حسین بایقرا و اوزون حسن بازگشته و مجدداً آن را به عنوان موضوعی بی‌ربط رد می‌کند با این تفاوت که این بار به خود زحمت داده با گفتن این‌که «سال‌های بی‌شماری از آن گذشته» لحنش را ملایم‌تر کرده است. شاه با مطرح ساختن توافق نامه اظهار شده میان پدر بزرگ خود و عموهای عبدالؤمن، و ترسیم آن به صورت تابلویی بی‌پیرایه از دوستی که نتیجه آن، اتحاد میان دو طرف و تبادل سفرا بینشان بود سعی کرده حمایت وی را برای این توافق‌نامه به‌دست آورد. در ادامه افزوده است:

«دست از خراسان بردارید، زیرا آن سرزمین بخشی از ملک موروثی من است و

۱. ابوالغازی بهادرخان، همان، ص ۲۲۹-۲۳۰، ۲۵۴-۲۵۵ و ۲۶۰-۲۶۴ و حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، ص ۲۳۶، ۲۷۰، ۳۸۷، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۳، ۴۱۸، ۴۲۱ و ۴۲۹.

2. Pamyatniki, XX. p 111.



ماوراءالنهر متعلق به شماست». اما یکباره شدت و تندى لحن این سخن به وصفی رماتیک به صلح طلبی تنزل کرده؛ بدین شرح که صلح به نفع هر دو طرف است، به ویژه برای زوّار که در سایهٔ این صلح خواهند توانست به زیارت کعبه و اماکن مقدس بروند و در نتیجه، هر دوی آن‌ها [شاه عباس و عبدالمؤمن] اجر اخروی خواهند یافت.

شاه پس از این سخنان وجدآمیز، دلایل تأخیرش در فرستادن پیرمحمد قنقرات را توضیح می‌دهد و براین نکته تأکید کرده که او مشتاق رویارویی با عبدالمؤمن بوده و به همان میزان عبدالمؤمن از چنین رویارویی پرهیز کرده است. شاه عباس خواست سفیر را از بسطام بازگرداند، اما پس از آگاهی از این‌که در این زمان از قضا عبدالمؤمن برای مصاف با وی به اسفراین آمده تا به هر نحو کشمکش را فیصله دهد، از همان‌جا با سفیر و سپاه خود به آن‌جا حمله برد. بی‌معناست که تصور کنیم شاه فکر نمی‌کرد عبدالمؤمن موقعیت خود را در مشهد، واقع در جنوب رها نمی‌کند و برای رویارویی حتمی راهی شمال نمی‌شود؛ سرزمینی که کاملاً توسط ارتش ایران اشغال شده بود. به هر تقدیر، اگر شاه عباس واقعاً می‌خواست با عبدالمؤمن در میدان نبرد رودررو شود دعوت‌نامه جنگ و نامه‌اش را از سبزوار که به مشهد نزدیک‌تر بود می‌فرستاد، زیرا او اندکی قبل از این‌که به اسفراین برود آن‌جا بود. با وجود این، به شیوه‌ای که سعی داشت عبدالمؤمن را ترسو جلوه دهد چنین ادامه داده است که به محض ورود به اسفراین به او خبر رسیده که عبدالمؤمن به سوی پدرش (یعنی به سوی خانات) بازگشته است. در نتیجه، پیر محمد قنقرات را با پیام‌هایی مرخص نموده تا به عبدالمؤمن بگوید در عین حال که آمادهٔ نبرد است ولی به دلیل حفظ منافع مسلمانان می‌خواهد صلح کند.^۱ پیرمحمد قنقرات با نمایندهٔ شاه عباس، امام قلی بهادر که حامل پیام شفاهی برای شاهزاده بود همراهی می‌شد.

عبدالمؤمن به خانات نرفته بود. او که برای زیر نظر داشتن اوضاع، به شهر جام حدود ۱۰۰ مایلی جنوب مشهد عقب نشسته بود، با رسیدن سربازان ایرانی به نیشابور سراسیمه به مشهد نزدیک شد. غرض اصلی نامهٔ جوابیهٔ او که به نثری مؤدبانه و صلح جویانه، اگر چه دو

۱. ابوالقاسم حیدراوغلی، همان، برگ‌های ۲۳۶b-۲۳۷a.



پهلوی، نوشته شده بود این بود که بدون توسل به نیروی نظامی، شاه عباس را به ترک خراسان تشویق کند و او را به بخش اعظم ایالت که توانسته بود مجدداً تحت تصرف خود در آورد قانع سازد. در این نامه سوم بود که عبدالمؤمن برای اولین بار شاه را به گونه‌ای مؤدبانه «شاه عباس» خطاب کرده و در سراسر نامه، او را «برادر» نامیده است. او پس از یک مقدمه طولانی که در آن، شاه به ماه و ستارگان تشبیه شده، با شاه قرار گذاشته که در آینده، زمان بیشتری را در مشهد سپری خواهد کرد، زیرا پدر بزرگش شهر جام را فتح کرده و مقابر و اماکن مقدس زیادی که او مایل به زیارت آنهاست در این سرزمین وجود دارد. در ادامه متذکر شده است: «محض اطلاع (شاه)».

سپس عبدالمؤمن ناگهان موضوع را تغییر داده و گفته است: همان‌گونه که شاه آگاه است خود وی [عبدالمؤمن] همواره مشکلاتی با خویشاوندانش داشته است. احتمالاً این تذکر، اشاره‌ای بوده است به پسر عموی عبدالمؤمن، دین محمد که هنگام حوادث قهستان به استمداد وی رغبتی نشان نداد و هدف از آن این بوده است که وانمود کند تسلطاش بر ایالت، ضعیف است و آمادهٔ مصالحه با شاه است. او بیان داشته که برای حفظ مصالح عمومی، نیروی بسیار کمی در مشهد مستقر کرده است و خراسان نیز به‌طور کامل در دست ایرانیان می‌باشد و بسیار امیدوار است تا با شاه ملاقات کند.^۱

این نامه به‌وسیله میرزا خواجه در ۱۴ ذی قعدة/ ۲۱ سپتامبر تسلیم شاه شد. شاه عباس تنها دو هفته در خراسان ماند. اندکی بعد خراسان را به مقصد بسطام ترک نمود و برای دریافت جواب نامه‌ای که توسط پیرمحمد قنقرات فرستاده و در آن عبدالمؤمن را به جنگ یا صلح دعوت کرده بود، منتظر نماند. بعد از آن همواره بیم آن وجود داشت که عبدالمؤمن جنگ را شروع کند و میدان جنگ مناسب‌تری برای مصاف با او پیدا کند. به یقین، شاه عباس نمی‌خواست با رویارویی نظامی، خود را به مخاطره افکند. اگر چه او به دلیل وجود سربازان انبوه ازبکی در این ناحیه، تصمیم نداشت مشهد را محاصره کند با این حال، نامه‌ای از بسطام نوشت و اظهار داشت که تصمیم او در این مورد بر ضمانت عبدالمؤمن مبنی بر این‌که نیروی

۱. همان، برگ ۲۳۵a-b.



کمی در مشهد مستقر کرده متکی بوده است.^۱ حقیقت این است که او اطلاعات دست اولی از اوضاع داشت، زیرا قبل از حرکت به سمت بسطام^۲ برای بررسی این‌که آیا شهر به‌راستی در وضعیتی قرار دارد که عبدالؤمن ادعا می‌کند یا نه، به سوی مشهد، واقع در جنوب رفته بود. دو روز بعد، شاه عباس از بسطام نامه دیگری در جواب نامه سوم عبدالؤمن نوشت و شاهزاده را به دلیل بی‌نتیجه ماندن نبرد، سرزنش نمود. نامه‌اش با یک مقدمه متعارف در باب تکلیف شاهزادگان در برقراری صلح و رفاه در سرزمین‌های تحت حاکمیتشان، شروع شده، آن‌گاه یادآوری کرده است که اجداد وی تاکنون بسیاری از شاهزادگان را یاری رسانده‌اند، از جمله فرزندان حسین بایقرا، همایون امیراطور مغول هند و سلاطین مختلف خوارزم. [هم‌چنین] خود نیز به همه کسانی که به سرزمین وی پناه آورند کمک خواهد کرد و در برابر هر کس که اهداف خصمانه در پیش بگیرد، از جمله عبدالؤمن به جدیت تمام مقابله خواهد کرد. سپس به نامه عبدالؤمن می‌پردازد که در آن عبدالؤمن از وی انتظار داشته بتواند به زیارت اماکن مقدس در جام برود، و پاسخ می‌دهد که او قصد داشته به آن‌جا لشکر کشد، اما با شنیدن این خبر که عبدالؤمن شهر را ترک نموده و مشخص شدن این که شاهزاده آن اندازه قوی نیست تا با وی وارد جنگ شود و نیازی به لشکرکشی نیست، از این کار صرف‌نظر کرده است. در مورد مشهد یکبار دیگر توضیح داده که به سخن شاهزاده که در نامه‌اش گفته بود «بنابر مصلحت» تعداد سربازانی را که در آن‌جا مستقر ساخته محدود است اعتماد داشته، قصد نداشته است شهر را محاصره کند. او منتظر دریافت جواب آخرین نامه‌اش که توسط مرشدقلی آقا قرمانلو فرستاده است می‌ماند تا طبق لحن عبدالؤمن پاسخ مناسب را که جنگ یا دوستی و اتحاد است بدهد.

شاه عباس وعده داد نامه‌ای را که با میرزا خواجه فرستاده شده و مضمونش درباره «صلح و صداقت و خواری دشمنان» بود پس از بازگشت سالم امام قلی بیگ جواب بدهد.^۳ این جمله

۱. همان، برگ ۲۳۸b. این مطلب در این جا نیامده، بلکه در نامه بعدی سلطان ذکر و تشریح شده است.
 ۲. اسکندر بیگ، همان، ص ۴۵۴. او می‌گوید که وی از راه سلطان میدانی، که در آن جا پس از بازجویی از اسرای ازبک فهمید تمامی نیروهای ازبکی منطقه در نزدیکی مشهد متمرکز شده‌اند عقب‌نشینی کرد.
 ۳. ابوالقاسم حیدراوغلی، همان، برگ‌های ۲۳۷b-۲۳۸a.

باید عبدالمؤمن را متعجب کرده باشد، زیرا شاه خود به همه نکته‌هایی که در نامه مطرح شده، پاسخ داده بود. آیا ممکن است که میرزا خواجه بیش از یک نامه تسلیم کرده باشد و حقیقتاً نامه دیگری در کار بوده است؟! چنان‌که قاضی احمد مورخ گفته است آن نامه «آن قدر وقیحانه و متکبرانه بود که شاه تصمیم یه جنگ گرفت» قاضی احمد می‌افزاید: در نتیجه، شاه «یکی از قورچیان اصلی خود به نام نورعلی بیگ را همراه سفیر باز فرستاد و در جواب نامه نوشت که مناسب‌ترین راه حل، جنگ است. به یاری خدا پس از نوزده روز، بیرق فتح در خراسان به اهتزاز در خواهد آمد و (شاه) دستور جنگ را صادر خواهد کرد و (شاهزاده) فرصت فرار نخواهد داشت».^۱

در هر صورت، معلوم نیست که این پاسخ از سوی شاه نوشته و فرستاده شده است یا نه، اما از آن‌جا که شاه عباس در گزاره‌گویی چیره دست بود بعید نیست چنین دستورهایی را که گویای بی‌باکی و جرأت عمل او باشد و با هزینه کمتر افتخار فراوان نصیبش کند، به نورعلی بیگ داده باشد. به همین ترتیب، دولتمردان مسکو نیز در ۱۰۰۰ق/دسامبر ۱۵۹۲ مطلع شدند که هرات و مشهد از بخارا بیان پس گرفته شد و پسر حاکم بخارا از مشهد پا به فرار گذاشته است.^۲

تا پایان سال ۱۰۰۰ق/۱۵۹۲م دو نامه دیگر رد و بدل شد. هدف نامه عبدالمؤمن منصرف ساختن شاه از ماندن در خراسان بوده و احتمالاً این نامه را زمانی نوشته که هنوز خبردار نبود شاه، خراسان را ترک کرده است. اگر چه در بیشتر موارد حالت چاپلوسانه داشته، اما بالاتر از همه، مرموزانه و محافظه‌کارانه بوده و مطمئناً شاه را خشمگین کرده است. عبدالمؤمن چنین توضیح داده که زمان زیادی طول کشیده تا نامه شاه به دست او برسد، چون نامه از یک راه

۱. قاضی احمد، همان، ص ۹۷. قاضی احمد در مورد لشکرکشی شاه به خراسان در ۱۵۹۲م سخنی به میان نمی‌آورد. او می‌گوید که فرهاد خان در آغاز محرم سال ۱۱۹۱/۱۰۰۰ کتبر ۱۵۹۱ برای منصرف کردن شاه از رفتن به خراسان، به نیشابور رفت. او نیشابور را محاصره و تصرف کرد. همین باعث شد عبدالمؤمن در مشهد بماند و از رفتن به خارج شهر خودداری کند. بنابراین، شاه به فرهاد خان دستور داد به ایران باز گردد. وی در جولای ۱۵۹۲ به قزوین بازگشت و در ذی حجه ۱۰۰۰/سپتامبر ۱۵۹۲، میرزا خواجه، نامه عبدالمؤمن را تسلیم شاه کرد.

2. Pamyatniki, XX, p 174.





فرعی، از طریق نیشابور و هرات فرستاده شده بود.^۱ و افزوده است از این رو پس از اطلاع از چگونگی امر توانسته آن را به شاه گزارش دهد.

شاهزاده راجع به قزاق‌هایی که همراه نیروهای وی در خراسان مستقر بودند دوباره به شاه اطمینان خاطر داده که آن‌ها از تاشکند و دشت قبچاق آمده و قصد اقامت دائمی در هرات را ندارند و اموال و احشام خود را بدان جا نیاورده‌اند. در لفافه اضافه کرده که آن‌ها بدون دردسر از طریق (هرات) و جام به طرف خراسان در حال حرکت‌اند و تا زمانی که فرماندهان شاه برای آن‌ها مزاحمتی ایجاد نکنند هیچ مشکلی درست نخواهند کرد. هیچ نیازی نیست شاه شخصاً (برای گوشمال دادن آن‌ها) به مشهد برود. بدین ترتیب، عبدالمؤمن برای این‌که به سربازان قزاقش در خراسان اختیار عمل بدهد به شاه توصیه کرده سپاهیان‌ش را به تون و قائن نفرستد. او گفته است که این کار، اشتباه و خطایی تاکتیکی است. چندان به «مصلحت» شاه نیست که سربازان خود را به صورت متمرکز در یک نقطه نگه دارد. شاهزاده به پیغمبر خدا سوگند خورد که این نصیحت کاملاً بی‌غرضانه است. واقع امر این بود که سپاهیان خانان از مشکلات جدی در این منطقه برخوردار بودند و حکام محلی برای اخراج آن‌ها از قهستان باهم متحد شده، همکاری می‌کردند. عبدالمؤمن نامه خود را با این سخن که صمیمانه آرزومند است حکومت شاه عباس سال‌های زیادی تداوم یابد، خاتمه داده است.

این نامه می‌تواند سخنان ریاکارانه و مزورانه به حساب آید، اما پاسخی که شاه عباس توسط علی بیگ شعبان اوغلی به او فرستاد از نظر مبالغه‌گویی نه تنها با آن همسان، بلکه برآن پیشی داشت. شاه پس از عرض تعارفات و درودها به عبدالمؤمن، از او به خاطر نامه پر از وعده‌های صلح و دوستی، تشکر کرده است. او توصیه شاهزاده را در مورد تاکتیک‌ها و قزاق‌ها نادیده گرفته و عاقدانه، جمله عبدالمؤمن را در مورد این‌که نیروهایش از طریق جام به خراسان می‌روند را به غلط چنین تفسیر کرده است که شاهزاده و نیروهایش می‌خواهند از طریق هرات به جام بروند؛ یعنی این‌که می‌خواهند به خانان عقب نشینی کنند. او به خاطر تضمین‌های عبدالمؤمن مبنی بر این‌که آن تعداد از سربازانی که در مشهد باقی مانده بودند

۱. ابوالقاسم حیدراوغلی، همان، برگ ۲۳۸b.

برای حفظ مصلحت، و بدون این که آسیبی به احدی برسانند آن جا را ترک کرده اند، رضایت و امتنان خود را ابراز کرده است در نتیجه، دیگر به تصرف شهر نیازی ندیده است. او به اظهارات پی در پی عبدالمؤمن که خراسان متعلق به وی است اعتماد کرده، دستور داده علیه سربازان ازبک در هرات و مشهد تعرضی صورت نگیرد و هیچ کوششی نیز برای محاصره این دو شهر نکرده است. بدین ترتیب، شاه پس از موجه ساختن دلایل ناکامی اش در استیلای قدرت خود در خراسان، نامه را با لحن تهدیدآمیزی به پایان برده است: اگر عبدالمؤمن خراسان را پس دهد بین آن ها دوستی حکم فرما خواهد شد و مسلمانان خواهند توانست با امنیت و سلامت بدان جا سفر کنند. و اگر این کار را نکنند ممکن است جنگ درگیرد و در این صورت از تمام امکانات لازم برای فتح خراسان استفاده خواهد کرد.^۱

پس از این نامه به مدت چند سال مکاتبه متوقف شد. طی این مدت عبدالمؤمن و پدرش، خوارزم را فتح کردند. عبدالمؤمن دوباره نیشابور را تصرف کرد و شورشی را نیز در بدخشان فرونشاند. پسر عموهای او دین محمد و باقی محمد یکبار دیگر بر قسمت علیای قهستان تسلط یافته و به فتح حوالی سیستان که حکامش تابع شاه بودند مشغول شدند. ظاهراً این خطر، وجود داشت که شعله های جنگ، عبدالمؤمن را نیز فراگیرد از این رو در سال ۱۰۰۳ق/ ۱۵۹۵م بر آن شد تا با تمام قدرت یکبار دیگر بر خراسان مسلط شود. شاه عباس نیز تدارک لشکرکشی بزرگی را به خراسان می دید. هم چنین او از سوی تزار توکل، فرمانده قزاق و نیز شاهزاده های خوارزم که به دربار ایران پناهنده شده بودند تشویق به جنگ می شد. تزار از عبدالله بیزار بود، زیرا عبدالله از کوچم، دشمن وی و فرمانروای سیبریا حمایت می کرد. توکل نسبت به عبدالله که در نظرش شخصی لئیم و حریص بود کینه می ورزید^۲ و امرای خوارزم

۱. همان، برگ ۲۳۹a-b.

2. Pamyatniki, XX, p236. Kazakhsko - ru - sskie Otnosheniya, XVI-XVIII Vekakh, ed, Kireer F.n., Alma-Ata, 1961, pp 3-5.

حافظ تنش بن میر محمد بخاری، شرف نامه شاهی یا عبدالله نامه، BL or 397، برگ ۲۰۳a. «عبدالله به استثنای توکل، به کسانی که دو شاهزاده شورشی را اسیر کرده بودند، پاداش داد.» اگر این جمله با صفحه گذاری تداخل داشته باشد (به خاطر تکرار صفحه ۳۵ نیاز به ترتیب بندی مجدد دارد) آیا می توان اولین جمله را به برگ ۲۰۳a برگ ۹۵.»

فکر می‌کردند یک لشکرکشی موفقیت‌آمیز به خوارزم، شاه را بر آن خواهد داشت تا وعده‌هایی را که به آن‌ها داده است فراموش نکند و آن‌ها را در بازپس‌گیری میهنشان یاری نماید.^۱ پیش از آغاز لشکرکشی ۱۰۰۲ق/۱۵۹۵م جنگ لفظی بین عبدالؤمن و شاه دوباره از سرگرفته شد. احتمالاً در پاییز ۱۰۰۲ق/۱۵۹۴م در حالی که سربازان خانات در کاشمر می‌جنگیدند^۲ عبدالؤمن به شاه نامه‌ای نوشت. شاهزاده در یک نامه پرخاش‌جویانه که در آن، بار دیگر شاه را «عباس میرزا» خطاب می‌کرد در صدد بود از خود چهره‌ای موجه و معقول ارائه داده و شاه را به بدعهدی متهم کند. او شوق وافر خود را به بسط حکومت عدل و رحمت اسلامی اظهار داشته و می‌افزاید که تمام نگرانی‌اش تحقق عدالت است. سپس گفته است: به عنایت و الطاف خداوندی، دشت قبچاق، کاشغر، بدخشان و خوارزم و خراسان همه تحت اداره و کنترل بخارا قرار دارند.^۳ او آن‌گاه توضیح می‌دهد که تاکنون همواره مصمم به حفظ همبستگی و رابطه خوب بوده است و دلیل روشن آن این است که به شایعات دشمن که سال پیش علیه او دامن می‌زد، کاملاً بی‌اعتنا بوده است، اما در مقابل، شاه به خراسان لشکرکشی کرده است و بر نیروهای بخارایی مستقر در آن‌جا تلفاتی وارد آورده که چندان سودی هم در پی نداشته است.

عبدالؤمن پس از این اشاره کوتاه به لشکرکشی کوچک و کم‌اعتبار شاه عباس به شهر «تپه»^۴ (که به گفته سفیر روس، فتح آن، زمانی صورت گرفت که عبدالله مشغول تصرف خوارزم بود)^۵ به موضوع امرای خوارزمی که در دربار شاه اقامت داشتند اشاره کرده است. او گفته است که آن‌ها قصد دارند روابط خوب بین او و شاه را بر هم بزنند. اگر شاه برای این رابطه، ارزش قائل باشد باید حکام را دست‌گیر کرده نزد او (عبدالؤمن) فرستد و اگر این‌کار را

۱. اسکندر بیگ، همان، ص ۴۶۸.

۲. درباره تاریخ لشکرکشی به کاشغر ر.ک: میرزا محمود بن میرزا فاضل خوراس، تاریخ میرزا شاه محمود خوراس، ص ۱۳۷ و ۱۷۱.

۳. این آرزو در مورد کاشغر صدق می‌کند و به همین دلیل، تصور می‌شود که نامه در بین لشکرکشی به کاشغر فرستاده شده است.

4. Tepe.

5. Pamyatniki. XX, p 286.

نکند عبدالمؤمن وی را دشمن خود خواهد شناخت.

سرانجام عبدالمؤمن از شاه درخواست کرده است تا صلح را در سمنان حفظ کند، زیرا این شهر نزدیک مرز خراسان است و مسافران و زائران هر دو مملکت در آنجا همواره آمد و شد می‌کنند. باید دستورهای مؤکدی که حتی مبنی بر کشتن یا دست‌گیری افرادی چند یا تصرف بخشی از این سرزمین باشد، فرستاده شود تا از هر گونه اغتشاش جلوگیری گردد تا بدین وسیله مردم ساکن منطقه بتوانند در صلح و صفا زندگی کنند. عبدالمؤمن پس از این تهدید غیر مستقیم و پنهانی که به منظور برقراری صلح یا جلوگیری از وخامت اوضاع خوارزم ممکن است در سمنان عملی کند، نامه را با این مطلب که او یارعلی بیگ، نماینده شاه را باز می‌فرستند خاتمه داده است.^۱

شگفت‌انگیز نیست که شاه عباس از این نامه ناراحت شده باشد. او به تفصیل بدان پاسخ گفت و به عبدالمؤمن هشدار داد که چنین نامه‌هایی جز بدنامی نتیجه‌ای ندارد. اگر عبدالمؤمن خودش را یک پادشاه تلقی می‌کرد باید خردمندی و تدبیر خود را نشان می‌داد. اگر خود را جنگ‌جو می‌پنداشت باید رفتارهای درخوری از خود بروز می‌داد.^۲ شاه عباس سرزمین‌های تحت سلطه‌اش را باز شمرده و از این‌که در سال قبل، فرصت رویارویی با عبدالمؤمن را که اشتیاق زیادی برای آن داشته، پیدا نکرده^۳ اظهار تأسف نموده است. او یک به یک تمام حوادثی را که به فتح گیلان منجر شده، همین‌طور چگونگی عملکردش در برابر شورشیان مازندران، بسطام و استرآباد را ذکر کرده، سپس گزارش کاملی از حوادث ۱۰۰۰ق/۱۵۹۲م که حاکی از شجاعت و دلاوری‌اش در برابر عبدالمؤمن ترسو و بی صداقت بود، بیان کرده است. او با شنیدن خبر حرکت عبدالمؤمن از نیشابور به اسفراین بدان‌جا حمله کرد. با این‌که ارتش وی به اندازه کافی بزرگ نبوده، اما به محض آگاهی از این‌که شاهزاده با اطلاع یافتن از نزدیک شدن او محل را ترک کرده و از نیشابور راهی مشهد شده، برای تعقیب وی به سوی مشهد

۱. ابوالقاسم حیدراوغلی، همان، برگ ۲۳۲b-۲۳۴a و حاجی میر محمد سلیم، سلسله السلاطین،

برگ ۱۵۰b-۱۵۱b.

۲. آداب.

۳. یعنی بین مارس ۱۵۹۳ و مارس ۱۵۹۴.

روان شد. اما عبدالؤمن آنجا نمانده، از راه جام به بلخ رفته بود. در این وهله چون [شاهعباس] نامه‌ای آکنده از حسن نیت از شاهزاده دریافت می‌کند به ایران بازگشته (و از تعقیب بیشتر او خودداری می‌نماید).

به هر حال، در این زمان او از شاهزاده انتظار داشت در قلمروش بماند و منتظر وی شود، زیرا اگر عبدالؤمن می‌خواهد شاه شود نباید از دشمن فرار کند. شاه عباس اضافه می‌کند که امسال (در صورت لزوم) در بلخ با عبدالؤمن روبه‌رو خواهد شد و می‌گوید که تمام این سرزمین متعلق به اوست، زیرا نسب وی به محمد صلی الله علیه و آله می‌رسد و هرکس با او خصومت ورزد در دنیا و آخرت مغبون خواهد شد. این تهدیدهای ضمنی با جمله‌هایی مبنی بر اعلان حمایت جدی وی از شاهزادگان خوارزمی ادامه یافت؛ بدین‌گونه که تلاش خواهد کرد تا آن‌ها را دوباره بر تخت سلطنت بازگرداند. اگر عبدالؤمن از همکاری با شاه اجتناب ورزد شاه سی‌هزار تن به یاری آن‌ها خواهد فرستاد. هم‌چنین آن‌ها شاهزادگان، زنان و فرزندان وی را اسیر کرده و این سرزمین را چنان ویران خواهند کرد که تا قیامت بر سرزبان‌ها بماند. تنها راه نجات شاهزاده، تسلیم شدن به اراده شاه است. او نباید از پیروزی‌های مختصری که در برابر سپاهیان شاه - که در موقعیت دشواری به سر می‌بردند - کسب کرده، غره شود.^۱

شاه عباس تنها به تهدید شاهزاده اکتفا نکرد، او سر ازبکانی را که در سال ۱۰۰۱ق/ ۱۵۹۳م در خراسان کشته شده بودند نزد اکبر فرستاد و به او نوشت دست از حمایت آن‌ها بردارد. هم‌چنین فرهادخان را به دامغان و سمنان که در مجاورت خراسان قرار داشت فرستاد تا این ناحیه را از حملات بعدی ازبکان حفظ کند.^۲

همین‌که فرهادخان در ۷ شعبان ۱۰۰۳ / ۱۷ آوریل ۱۵۹۵ برای تصدی پست جدید خود روانه شد شاه عباس به فرستاده تزار، اندری زونیگارودسکی^۳ گفت او «هم اکنون فرهاد را به جنگ با دشمنش عبدالله خان» می‌فرستد و خود نیز به محض مرخص شدن سفیر، در پی او

۱. ابوالقاسم حیدراوغلی، همان، برگ ۲۳۴a-۲۳۵a. این نامه با اندکی اختلاف در حاجی میر نیز آمده است (ر.ک: همان، برگ‌های ۱۵۱b-۱۵۴a). در این‌جا شاه می‌گوید که بیست هزار نفر (به جای سی‌هزار به کمک حاجیم خان (نه نور محمدخان) خواهد فرستاد.
 ۲. ریاض الاسلام، اسناد روابط ایران و هند (۱۵۰۰-۱۷۰۲)، ص ۱۲۲.

3. Zvenigorodski.

خواهد رفت.^۱ همچنین به مسکو توضیح داد که چگونه در سال ۱۰۰۰ق/۱۵۹۲م حاکم بخارا در محلی که شاه برای مصاف تعیین کرده بود حاضر نشد و با شنیدن خبر نزدیک شدن او آنجا را ترک کرده، به کشورش فرار می‌کند.

شاه عباس برخلاف آنچه به زونیگارودسکی گفته بود در انجام این کار شتاب نکرد و فرهاد نیز دستوری مبنی بر حمله به خراسان دریافت نمود. بدین ترتیب، امیر که در قومس مستقر بود اردوگاه تابستانی‌اش را در فیروزکوه، حدود ۲۵ مایلی شمال غربی سمنان برپا کرد و شاه در قزوین ماند. او تا ماه ژوئن، هنگامی که فرهادخان به او خبر داد عبدالؤمن احتمالاً قصد محاصره اسفراین را دارد، آنجا بود.^۲ شاه در این ماه به یکباره فرمان بسیج عمومی را صادر کرد، لکن خود در قزوین ماند و قبل از این‌که برای پیوستن به فرهادخان راهی فیروزکوه شود یک ماه کامل منتظر ماند. سپس به اتفاق هم به بسطام لشکرکشی کردند. او اندکی پس از ترک بسطام نامه‌ای به عبدالؤمن نوشت.

شاه عباس نامه را با یک مقدمه طولانی و درهم و برهم شروع نموده، سپس به سال‌های طولانی جنگ میان دو قوم اشاره کرده، او را مستقیماً مورد حمله قرار داده و متذکر شده است که پیروزی‌هایی که عبدالؤمن در دو لشکرکشی اول خود به خراسان به دست آورده کاملاً تصادفی و اتفاقی بوده است. [همین‌طور] ضعف و ناتوانی و خیانت برخی افسران شاه باعث تقویت و یاری شاهزاده شده و حقیقت امر این بوده که شاه به همراه ارتش خود در غرب درگیر جنگ با عثمانی بوده است. از این رو، عبدالؤمن به فتح برخی شهرها موفق شده است. اما وقتی [شاه] به شورش قزلباش‌ها در قلمرو خود خاتمه داده و با عثمانی صلح کرده و به خراسان لشکر کشید، عبدالؤمن از رویارویی با او اجتناب کرده، به بلخ بازگشته است. علاوه بر این، چون خراسان برای اقامت زمستانی مناسب نبوده، شاه به مقصد ایران روانه شده است. آخرین دفعه که شاه برای جنگ به خراسان آمده بود عبدالؤمن به محض شنیدن خبر نزدیک شدن وی، بلافاصله آنجا را ترک نموده بود. در این زمان به شاه خبر رسید که

1 . Pamyatniki, XX, p 277.

۲. اسکندر بیگ، همان، ص ۵۰۷. تا دو یا سه ماه پس از نوروز، یعنی بین بیست و یکم مه و بیست و یکم جولای در این‌جا ماند.





عبدالؤمن اسفراین را محاصره کرده است. این خبر باعث شد اشتیاق وی برای نبرد با شاهزاده بیشتر شود. او منتظر جمع‌آوری لشکر نشد و با اندک سربازانی که همراه داشت حرکت کرد و در مدت تنها بیست روز (از راه قزوین) به بسطام رسید. در آغاز روز دوشنبه ماه ذی‌حجه /هفتم آگوست به منظور مصاف با عبدالؤمن - بدون این که در انتظار رسیدن قشون خود بماند - بسطام را ترک کرد. بر شاهزاده واجب بود به‌عنوان نوادهٔ چنگیز در جای خود بایستد و منتظر او بماند. او نباید همچون سال پیش (۱۰۰۰ق/۱۵۹۲م) محل خود را ترک کند. آن‌ها می‌بایست رودروی هم می‌جنگیدند و در این رویارویی، پیروزی نصیب کسی می‌شد که خداوند مقرر کرده بود.

نامه با یک تهدید و هشدار پایان یافته است. اگر شاهزاده رؤیای حکومت بر جهان را داشت باید آماده پیکار می‌شد و با قزلباشان نبرد می‌کرد، اما اگر همان رفتار گذشته (۱۰۰۰ق/۱۵۹۲م) را می‌خواست انجام دهد، می‌بایست بدون این که در فکر نیکنامی باشد این رؤیا را از سر خود بیرون کند.^۱

هم‌چنین شاه عباس به حاکم اسفراین نامه‌ای نوشته قول داد تا پایان هفته او را از محاصره نجات دهد، و اگر سخن اسکندربیگ را بپذیریم حاکم اسفراین، عبدالؤمن را به پذیرش آتش بس هفت روزه متقاعد کرد تا شاید در این فرصت، شاه برسد و کارها سامان یابد. اسکندربیگ می‌افزاید: هنگامی که شاهزاده، نامه شاه را دریافت کرد در اعتبار و صحت آن تردید نمود و این موضوع را با فرماندهانش مطرح کرد. آن‌ها طبیعتاً نباید با یک نامه ساختگی موافقت کرده باشند. آنانی که می‌پنداشتند نامه به وسیله فرهادخان به منظور ترساندن آن‌ها فرستاده شده، شاهزاده را مجبور کردند تا آورندهٔ نامه را به دلیل دست‌داشتن در این خدعه به قتل رساند. در پایان، تصمیم گرفته شد جاسوسانی بفرستند تا مسیر حرکت شاه را پیدا کنند. بیشتر آن‌ها در درگیری کوچکی که رخ داد کشته شدند، لکن چند نفری که جان بدر برده بودند گزارش دادند که شاه با یک ارتش بزرگ به پنجاه مایلی جاجرم رسیده است. در نتیجه، عبدالؤمن به مشهد گریخت. در این میان، فرهادخان شاه را از

۱. ابوالقاسم حیدراوغلی، همان، برگ‌های ۲۳۹b-۲۴۰a و اسکندر بیگ، همان، ص ۵۰۷-۵۰۸.

لشکرکشی به مشهد منصرف کرد، زیرا هدف اصلی لشکرکشی، دفع محاصره اسفراین بود که انجام یافته بود. از طرفی چون ممکن بود عبدالؤمن قبل از ترک مشهد شهر را غارت کرده به آزار و اذیت مردم بپردازد به همین دلیل، شاه به ایران بازگشت.^۱

گزارش اسکندر بیگ از وقایع، بسیار مفصل است. طبق معمول او سعی می‌کند تا آن‌جا که ممکن است شخص مورد حمایت خود را به بهترین صفات نشان دهد. اما دو گزارشی که در بالا ارائه می‌کند زیاد قانع‌کننده نیست، به‌ویژه در مورد سخن شاه در آخرین نامه‌اش که بسیار مشتاق به جنگ با شاهزاده است و هشدار قبلی‌اش در این مورد که در صورت لزوم عبدالؤمن را تا بلخ تعقیب خواهد کرد. بحث دیگری که راجع به فرهادخان عنوان شد و در عبارت‌های اسکندر بیگ منشی به اجمال ذکر گردید هدفش این بود که مقام واهی شاه را بیشتر جلوه داده باشد. این بود که یک پیشروی به طرف مشهد می‌توانست سرنوشت‌ساز باشد. با وجود این، مهم‌ترین مسئله شاید همان چیزی است که در نامه عبدالؤمن ذکر شد که به نظر می‌رسد این نامه یا بر نامه شاه پیشی داشته و یا قبل از این که [شاهزاده] بداند که شاه در راه خراسان و با تجهیزات کافی مہیای جنگی سه ساله است فرستاده شده است. عبدالؤمن در این نامه، گزارش مختصری از لشکرکشی ۱۰۰۰ق/۱۵۹۲م ارائه داده و سعی کرده با تمام توان، خود شاه را زیر فشار قرار دهد. پس از یک مقدمه مختصر چنین بیان داشته که بعد از گرفتن شهرهای مختلف خوارزم در سال ۱۰۰۰ق/۱۵۹۲م برای شکار به قراپالچیق رفته بود. در آن‌جا به وی خبر دادند شاه با ارتش خود در راه خراسان است. چون سربازی در اختیار نداشت مشهد را ترک کرده تا برای تدارک محاصره به جمع‌آوری نیرو بپردازد. در این موقع، شاه پیش از این که عبدالؤمن تجدید نیرو کند روانه ایران می‌شود. چون زمستان نزدیک بود عبدالؤمن هیچ اقدامی صورت نداد. وی سال بعد به خراسان نرفت، زیرا عبدالله لشکریان خود را به جنگ کاشغر فرستاده بود و خودش نیز مشغول فرونشاندن شورش‌های بدخشان و کابل بود. اما در این سال او و پدرش با تجهیزات کافی رهسپار جنگی شدند که سه سال طول کشید. پدرش در اردوگاه زمستانی خود در مرو مستقر شد و خودش در مشهد ماند.

۱. اسکندریگ، همان، ص ۵۰۸-۵۱۰.

او در مسیر خراسان فهمید که شاه در حال عزیمت به آن جاست، بنابراین، منتظرش ماند. اگر شاه می‌خواست در حد فرمانروا و جنگ‌جویی با شرافت و بزرگ باشد باید راه پرافتخار جنگ را انتخاب می‌کرد اگر این کار را نمی‌کرد و به ایران باز می‌گشت (مانند سال ۱۰۰۰ ق/۱۵۹۲م) عبدالؤمن با ارتش خود، او را تا داخل مملکتش تعقیب می‌نمود.^۱

این نامه که به وسیله یک ایلچی ایرانی به نام امام علی بیگ (که عبدالؤمن او را از سال ۱۰۰۰ ق/۱۵۹۲م در خدمت خود داشت) تسلیم شاه شد، احتمالاً شاه را نگران کرد و به عقب‌نشینی آبرومندانه‌ای قانع ساخت. اما راجع به عبدالؤمن این‌که او پس از فرستادن نامه خود دریافت که شاه به‌راستی با ارتش بزرگ خود در راه است.^۲ مسئله جدی بود، زیرا او در موقعیت خوبی قرار نداشت و نمی‌توانست به نیروهای خود تکیه زیادی کند. پدرش با یک ارتش نیرومند رهسپار خراسان شده بود که پس از مدتی خبر رسید حکام خوارزم، پادگان کوچک بخارا را قتل عام کرده و کنترل شهر را به‌دست گرفته‌اند، به همین دلیل، مسیر خود را تغییر داده به‌جای آن، راه خوارزم را در پیش گرفت. او به آسانی بیشتر امرای محلی را شکست داد و آن‌ها به ایران گریختند، اما یکی از آن‌ها هنوز در هزار اسب بر سر قدرت بود و عبدالله تصمیم داشت تا زمانی که او را تسلیم کند درخوارزم بماند.^۳ بعید بود کمکی از سوی پسر عمویش، دین محمد که در قهستان بود، هم‌چنین از پدرش که ظاهراً از ورود به خراسان امتناع می‌کرد به عبدالؤمن برسد. به یاری حاکم هرات، یعنی قل بابا کوکلتاش نیز که همواره با وی در اختلاف بود نمی‌توانست اعتماد کند. در واقع، طبق گفته اسکندربیگ، عبدالله فرماندهان و افسران خود را از یاری کردن پسرش منع کرده بود، زیرا عبدالؤمن به تازگی خواستار خلع پدرش از قدرت یا دست‌کم، کناره‌گیری قل‌بابا از مقام و مسئولیت خود در هرات

۱. ابوالقاسم حیدراوغلی، همان، برگ ۲۴۰۵.

۲. اسکندر بیگ، همان، ص ۵۰۷. وی می‌گوید که سلطان بیست هزار نفر همراه خود داشت باین حال، در نامه‌اش بسیار تأکید کرد که تنها تعداد کمی سرباز را که در اردو حضور داشته‌اند با خود همراه کرده است.

۳. ابوالغازی بهادرخان، همان، ص ۲۶۹ و ۲۷۱.

شاهزاده در سؤال او جواب داد بابا سلطان، اسکندر بیگ در صفحه ۵۲۳ به اشتباه می‌گوید که وی آخرین اردوگاه خود را در وازر بر پا نمود، اما طبق گفته ابوالغازی اگر چه عبدالله وازر را محاصره کرد ولی این، دو سال زودتر از آن تاریخ بود و بابا سلطان در شهر نبود.

بود.^۱ شرایط طوری بود که عبدالمؤمن قادر نبود با ارتش بزرگی به جنگ شاه رود بنابراین، چاره‌ای جز ترک اسفراین و عقب‌نشینی به مشهد نداشت.

خبر فرار عبدالمؤمن، شاه را خوشحال کرد. او یک روز پس از عزیمت عبدالمؤمن وارد اسفراین شد و بعد از ده روز به ایران بازگشت. او هیچ احتمال نمی‌داد که شاهزاده ممکن است پس از تجدید قوا باز گردد. هنوز راه زیادی به طرف استرآباد طی نکرده بود که به شاه خبر دادند عبدالمؤمن سبزوار را محاصره کرده است. فرصت کافی وجود داشت تا برگردد و با دشمن در حالی گریز وارد جنگ شود، اما این کار را نکرد. این بار اسکندربیگ درمی‌یابد که به دشواری می‌تواند از رفتار ناشایست شاه ستایش کند. او توضیح می‌دهد که فرماندهان اصلی شاه با تجهیزات جنگی به جلو فرستاده شده بودند و تنها آن دسته‌ای که اسبانشان از کار افتاده و توانایی نداشتند، باقی مانده بودند، و بدین ترتیب، سعی می‌کند تقصیر را به گردن همراهان و مشاوران شاه بیندازد. نظر آن‌ها [فرماندهان] این بود که به صلاح شاه نیست تا به سبزوار لشکرکشی کند، زیرا بیشتر سربازان ارتش جلوتر بودند و عبدالمؤمن نیز نیروهایش را تقویت کرده بود. شاه به توصیه آن‌ها عمل کرد، اما کمی بعد با شنیدن اخباری مبنی بر این‌که سبزوار سقوط کرده و بسیاری از مردم شهر قتل عام شده‌اند و این‌که حاکم آن‌جا هنوز قلعه را در کنترل خود دارد و مقاومت می‌کند در تصمیم خود تجدید نظر کرد و تصمیم گرفت به یاری پادگان این شهر روانه آن‌جا شود و به گفته اسکندربیگ با نیروی اندک به آن‌جا حمله برد. البته سایر مورخان ایرانی می‌گویند شاه با سی هزار سرباز به سبزوار رفت. به احتمال زیاد، وی هنگامی که این تصمیم را گرفت نفرات زیادی همراه خود داشته است.^۲ به هر حال، هنگامی که شاه عباس به سبزوار رسید تنها فرصت تدفین مردگان را داشت، عبدالمؤمن آن‌جا را ترک کرده و به گفته اسکندربیگ به بلخ گریخته بود. شاه سعی کرد نیشابور را پس گیرد، اما در این مرحله، یک‌بار دیگر فرارسیدن زمستان و فقدان آذوقه و تدارکات در این ناحیه، بهانه‌ای شد تا شاه از محاصره شهر اجتناب کرده، به ایران باز گردد.^۳

۱. ملک شاه، همان، ص ۳۵۸ و ۵۵۰.

۲. قاضی احمد، همان، برگ ۲۷۸a-b.

۳. اسکندربیگ، همان، ص ۵۱۰-۵۱۲.





لشکرکشی برای طرفین، حاصل چندانی نداشت. عبدالمؤمن در تصرف دوبارهٔ اسفراین ناکام ماند و با این‌که سبزوار را گرفت و مجازات و وحشیانه‌ای بر ساکنان آن تحمیل کرد، شهر پس از عزیمت وی به شاه مسترد شد. این بار، شاه کمتر احساس غرور می‌کرد. او در یک جنگ تمام عیار که وعده‌اش را داده بود حضور نیافته بود و اگرچه اسفراین و سبزوار در تملک ایران باقی ماندند، اما هر دو شهر، به‌ویژه سبزوار وضعیت رقت‌باری پیدا کرده بود. به هر حال، شاه عباس مصمم شد دست کم یک پیروزی معنوی برای خود کسب کند و تمایلش را به جنگ نشان دهد. بنابراین، قبل از این‌که به ایران بازگردد به عبدالمؤمن نامه‌ای نوشته، او را به جنگ طلبید. در این نامه، وی گلایه کرد که نامهٔ عبدالمؤمن که آن را در اسفراین دریافت کرد،^۱ پاسخ هیچ یک از مواردی را که در نامه‌اش مطرح کرده بود نداده است. او دلایل شاهزاده را مبنی بر این‌که در ۱۰۰۰ ق/ ۱۵۹۲ م نتوانسته با وی رودررو شود نمی‌پذیرد و این عذرها در شأن کسی که می‌خواهد یک پادشاه باشد نیست، زیرا چنین شخصی می‌بایست سرچایش می‌ماند و هر لحظه در آرزوی رویارویی با دشمن خود در میدان جنگ می‌بود. او توضیح داد این بار که فرهادخان را به جلو فرستاده بود تا با شاهزاده در اسفراین نبرد کند به محض این‌که شاهزاده دریافت بود جاسوسانش که نزد شاه عنوان پیشقراول یافته بودند، از پیشقراول فرهادخان شکست خورده‌اند، گریخته است. او به دروغ، این‌گونه ادامه داد که وی به خاطر زیارت اماکن مقدس و نبرد با عبدالمؤمن شتابان به سوی مشهد حرکت می‌کند و آماده است در هر میدانی که شاهزاده بپسندد بجنگد و در صورت فرار، او را تعقیب خواهد کرد. شاه با یادآوری حوادث لشکرکشی سال، تأکید کرد سال قبل تنها در پاسخ به مبارزه طلبی شاهزاده به خراسان آمده و نیز نامه‌ای توسط علی یاریبگ فرستاده است. ابتدا قصد نداشته تمام مدت سال را در سفر باشد اما با رسیدن خبر حمله شاهزاده به اسفراین، منتظر گردآوری نیرو نشده و تعدادی سرباز را که آماده و دم‌دست بودند با خود همراه کرده در مدت ۲۵ روز به آن جا رسیده است. عذرهای عبدالمؤمن سست و بی‌اساس بود. شایسته بود آن‌ها اختلافات خود را در یک جنگ خاتمه

۱. تاریخی که برای آن ذکر شده پنجشنبه پنجم ذی‌حجه است، اما در واقع پنجم آن ماه، روز جمعه بوده است. بنابراین، این رویداد می‌تواند هم روز جمعه ۵ ذی‌حجه، یعنی یازدهم آگوست و هم پنجشنبه نهم ذی‌حجه، یعنی پانزدهم آگوست در نظر گرفته شود.

می‌دادند. پس از مدتی دو کشور سرانجام دست از جنگ کشیدند، زیرا توان هر دو طرف در اثر درگیری مداوم نیروهایشان در سراسر منطقه، تحلیل رفته بود.^۱

بدین ترتیب، جنگ لفظی خاتمه پیدا کرد و می‌رفت که دیگر شروع نشود. شاه عباس تصمیم گرفت خراسان را فراموش کند. مطمئناً امکان نداشت تا زمانی که عبدالله زنده است بتواند خراسان را تصرف کند مگر این‌که بعد از مرگ او این کار را انجام دهد و این امر بسیار دور از انتظار نبود، زیرا عبدالله ۶۲ سال داشت. به هر تقدیر، این شانس وجود داشت که اختلاف روز افزون عبدالله با پسرش امکان تسلط ازبکان را بر خراسان کمتر کند و حتی موجب شود عبدالله به جای یاری کردن پسرش ایالت را تسلیم شاه کند. این‌که قل‌بابا کوکلتاش کمی پس از لشکرکشی ۱۰۰۳ق/۱۵۹۵م نمایندگانی نزد شاه فرستاد صحت این نظر را تقویت می‌کند. شاه عباس که مشتاقانه در انتظار پیشرفت‌هایی بود در این گیرودار پاسخ گرمی به سفیران قل‌بابا داد.^۲

سه سال بعد شاه عباس یک بار دیگر، نامه‌ای به عبدالؤمن نوشت. این، آخرین نامه به شاهزاده تلقی می‌شود. لحن نامه اهانت‌آمیزتر از گذشته بود. دلیل انتخاب آن لحن، تحریک شاهزاده به جنگ نبود، بلکه به دلیل این بود که شاه خود را در موضع قدرت حس می‌کرد. او می‌دانست که عبدالله مرده است و شاهزاده، دیگر آن محبوبیت عمومی را که تاکنون در خانان داشته، ندارد. از این گذشته، شاه خود را در خراسان و در راه جاجرم بود. همچنین شاه عباس مطمئن بود که می‌تواند ایالت را دوباره فتح کند، زیرا هیچ کس از هیچ موقع و مقامی از شهرهای مهم دفاع نمی‌کرد و حاکم هرات، قل‌بابا کوکلتاش نیز به قتل رسیده بود. دین محمدخان، پسر عم عبدالؤمن نیز پیشنهاد اتحاد به شاه داده بود.^۳

در این نامه، شاه عباس عبدالؤمن را به حمله هر ساله به خراسان (درست زمانی که او درگیر مشکلات داخلی بود) متهم کرد و [همچنین به وی گوشزد نمود که] هر وقت به ایالت خراسان لشکرکشی کرده به بهانه این‌که پدرش به وی اجازه جنگ با حاکم ایرانی را نمی‌دهد

۱. ابوالقاسم حیدراوغلی، همان، برگ‌های ۲۴۰ب-۲۴۱ب.

۲. اسکندر بیگ، همان، ص ۵۱۵، ۵۲۹ و ۵۴۷-۵۴۸.

۳. همان، ص ۵۵۵، ۵۵۹ و ۵۶۴-۵۶۵.





فرار نموده است. با این حال، شاه عباس بلند همتی خود را نشان داد و به خاطر تأمین منافع مردم خراسان که از لشکرکشی‌های ازبکان متحمل سختی‌ها و خسارت‌های زیادی شده بودند، پذیرفت که برگردد و اعلان آتش بس دهد و حتی به عبدالمؤمن کمک کند تا قدرتش را در ماوراءالنهر تحکیم نماید. [هم‌چنین شاه عباس او را یاد آور نمود که] اگر به پیشنهاد صلح جواب رد دهد به راحتی جان به در نخواهد برد، زیرا شاه عباس او را تا بخارا تعقیب می‌کند.^۱ عبدالمؤمن از قرار معلوم این نامه را دریافت نکرد، چون در میان راه خراسان به قتل رسید. این بار، بعید نبود به تهدید شاه پاسخ خوبی بدهد. او با آمادگی کامل و با یک ارتش کارآموده بزرگ به سوی این ایالت می‌رفت، اما مجبور بود در برابر نیروهای متحد شاه و دین محمدخان از خراسان دفاع کند و عاقبت چنین لشکرکشی معلوم نیست چه می‌شد. در هر حال، شاه عباس خراسان را بدون محاصره هرات و مشهد دوباره تصرف کرد. او دین محمد را که پس از مرگ عبدالمؤمن خراسان را تصاحب کرده بود با وعده تأمین جانش به ترک هرات فریفت و با نیرویی کاملاً نآزموده، نزدیک رباط پریان با او روبه‌رو شد. دین محمد با رشادت تمام جنگید، ولی بالأخره سپاهیانش مغلوب شده و هرات و مشهد پس از فرار سربازان وی، دروازه‌های خود را به روی شاه عباس گشودند.

[نتیجه]

مرگ غیر منتظره عبدالمؤمن این جدال را به نفع شاه عباس پایان داد، اما تقریباً چندان شکی وجود ندارد که در سراسر این مسابقه زورآزمویی، کردار ناچیز شاه عباس با گفتارش مطابقت نداشت. او هیچ تلاشی در تعقیب عبدالمؤمن و وادار کردن او به جنگ صورت نداد. بعید به نظر می‌رسد وی قصد محاصره هرات و مشهد را داشته، چرا که یک محاصره می‌توانست او را از ایران که به‌طور کامل تحت کنترل نبود دور نگه‌دارد. علاوه بر این، تاکتیک وی برای محاصره تا زمانی که ارتش‌اش پس از ۱۰۰۶ ق/ ۱۵۹۸ م توسط برادران شرلی تجدید سازمان شد، مناسب نبود. وی امیدوار بود این شهرها را حتی الامکان بدون جنگ،

۱. همان، ص ۵۶۵-۵۶۶.

باز پس گیرد، آن گونه که بسیاری از شهرهای خراسان را به این طریق گشود یا اگر این روش میسر نشود از بکان را در نتیجه جنگی پیروزمندانه، شکست دهد. از آن جا که عبدالمؤمن هرگز قوایی هم سطح با ارتش رقیب خود تدارک ندید این فرصت را در اختیار شاه قرار داد. نامه های آمیخته به چاپلوسی و گزافه گویی عبدالمؤمن، هدف اصلی ایشان را که ترغیب شاه به بیرون رفتن از خراسان بود محقق کرد.

شاه عباس چهار سال پس از مرگ عبدالمؤمن به بلخ لشکر کشید. تا آن زمان یکی از امرای دست نشانده عبدالمؤمن به مدت چهار سال در آن جا حکم رانده بود. شاه با مأموران زیادی که این سو آن سو فرستاده بود به خوبی می دانست آن چه انتظارش را می کشیده در راه است. اما آن لشکرکشی که او بارها خبرش را داده بود یک فاجعه تمام عیار و تکرار نشدنی از کار درآمد.

اگر چه او سرانجام به شاه عباس کبیر شهرت یافت با این حال، وی این لقب را مدیون موفقیت هایش در برابر عثمانی و مغولان هند، و نه هر گونه موفقیتی در برابر حاکمان بخارا است.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



فهرست منابع

۱. بهادرخان، ابوالغازی، *شجره ترک*، ترجمه و تصحیح دسمايسن (desmaison).
۲. حاجی میر محمد سلیم، *سلسله السلاطین* (نسخه خطی).
۳. حافظ تانیش بن میر محمد بخاری، *شرف نامه شاهي*، مسکو، ۱۹۸۹م.
۴. حسینی جنابادی، میرزا بیک بن حسن، *روضه صفویه* (نسخه خطی).
۵. حسینی قمی بن منشی قمی، قاضی احمد ابراهیم، *خلاصه التواریخ*، ترجمه و تصحیح، ح. مولر، ویسبادن، ۱۹۶۴م.
۶. حیدراوغلی، ابوالقاسم، *نسخه جامعه مراسلات اولوالالباب*، (نسخه خطی).
۷. روملو، حسن بیگ، *احسن التواریخ*، ترجمه و تصحیح سدون. س. ن. (seddon C.N).
۸. ریاض الاسلام، *اسناد روابط ایران و هند (۱۵۰۰-۱۷۰۲م)*، تهران، ۱۹۷۹.
۹. شاه نوازخان عبدالرزاق صمصام الدوله و عبدالرزاق بن شاه نواز، *مآثر الامرا*، تصحیح مولوی عبدالرحیم و مولوی میرزا اشرف علی، کلکته، ۱۸۸۸-۱۸۹۸م.
۱۰. غیاث الدین محمد، *ملک شاه حسین بن ملک، احیاء الملوک*، تصحیح م. ستوده، تهران ۱۳۴۴.
۱۱. فاضل خوراس، میرزا محمود بن میرزا، *تاریخ میرزا شاه محمود خوراس*، ترجمه و تصحیح آکیموشکین او. ف. مسکو، ۱۹۷۶م.
۱۲. منشی، اسکندر بیگ، *تاریخ عالم آرای عباسی*، (نسخه خطی).

13 . Bacque - Grammount. J.L., "Une liste Ottomane de princes et d' apponages abul - khayrids" hn cahiers du monde russe et sovietique (1970 Vol . XI 3).

14 . Cambridge History of Iran, Vol. 6, The Timurid and Safavid period.

15 . Kazakhsko-russkie otnosheniye XVI-XVIII vekakh, ed Kireer F.n., Alma ate, 1961.

16 . pamyatniki diplomaticheskikh itorgovykh snoshenii moskovskoi rusii persiei, ed. Veselovskii N.I. in trudy vostochnago otdeleniya Imperatorskago Russkago arkheologicheskago Obshchestva, XX-XXIII - stp., 1890-1898.



مرکز تحقیقات کاتبی و علوم اسلامی